



فارابی از نگاه ماجد فخری

ترجمه: محسن حدادی

مقدمه

ابونصر فارابی (۸۷۰-۹۵۰م) که در منابع عربی او را معلم ثانی خوانده‌اند، در تاریخ فلسفه - به منزله حلقه ارتباط میان فلسفه یونان با اندیشه‌های اسلامی - موقعیتی منحصر به فرد دارد. جایگاه او در تاریخ منطق ارسطویی، جایگاهی محوری است؛ هیچ یک از دانشمندان منطق در فاصله بین بوتیوس (Boethius) متوفی ۵۲۵ - کنسول رومی که آثار منطقی ارسطو را به لاتین ترجمه کرد - و ابلارد (متوفی ۱۱۴۱) در اروپای غربی به بزرگی فارابی ظهور نکرده است. در میان فلاسفه عرب که پیش از فارابی بوده‌اند، کندی (متوفی حدود ۸۶۶) از شارحان بزرگ فلسفه یونان، کاملاً با دیدگاه‌های اسلام هماهنگ بود، اما بر اساس نظر فارابی به نظر نمی‌رسد که خدمت چندانی به منطق کرده باشد؛ هر چند که در دیگر زمینه‌ها دانش وسیعی داشت. اما رازی (متوفی حدود ۹۲۵) که بسیار به یونانیان بویژه افلاطون استاد و پیشوای همه فیلسوفان توجه داشت، فلسفه و دین را دو امر ناسازگار می‌دانست. او به مثابه بزرگترین سنت شکن در اسلام، بنیان کلی وحی را نمی‌پذیرفت و پنج اصل ازلی باری (خالق)، نفس، ماده، مکان و زمان را جایگزین دیدگاه رسمی اسلامی کرد که تا حدودی متأثر از افلاطون و حرائیان بود.

در ادامه نشان خواهیم داد که فارابی چگونه در رساله گمشده درباره ظهور فلسفه، تاریخ فلسفه یونان از زمان ارسطو، آن‌گونه که به واسطه اندیشه اسکندرانی در طی دوره بطلمیوسی، به دوره اسلامی و تا زمان خود او رسیده را تشریح کرده است.

اشاره:

نوشتار حاضر برگردان فارسی مقدمه و بخشی از فصل آغازین کتاب *Al-Farabi, Founder of Islamic Neoplatonism, His life, Works and Influence* نوشته ماجد فخری، انتشارات آکسفورد می‌باشد.

ابونصر فارابی

او در برخی از آثار دیگر خود، فلسفه ارسطو و افلاطون را به صورت نسبتاً تفصیلی شرح داده و گزارش موجز و روشنی از اندیشمندان پیش از سقراط به دست داده است. معلم او در منطق، یوحنا بن حیلان، و نیز منطقیان پیشرو عصر او، ابو بشر متی (د. ۹۴۰م)، اسقف اسرائیل قویری و ابراهیم المروزی بوده‌اند که در رساله درباره ظهور فلسفه که در ضمیمه آمده است، ذکر شده‌اند. با این حال هیچ یک از منطقیون سریانی، از چهار کتاب نخست منطق ارسطو: ایساغوجی پرفوریوس، مقولات (Categories)، عبارت و بخش‌های نخست (قیاس) Analytica Periora فراتر نرفته‌اند؛ تصور بر آن بود که مطالعه دیگر بخش‌ها بویژه Analytica Posteriora که در عربی به نام کتاب البرهان شناخته شده، تهدیدی برای عقیده دینی مسیحی محسوب می‌شود. فارابی از این منظر نخستین منطق دانی بود که سنت سریانی را شکست. شروح و تفاسیر منطقی او تمام حوزه منطق ارسطویی را پوشش می‌داد و چنانکه در فصل بعد خواهیم دید، به پیروی از سنت سریانی، علم بدیع و شعر نیز بدان افزوده شد.

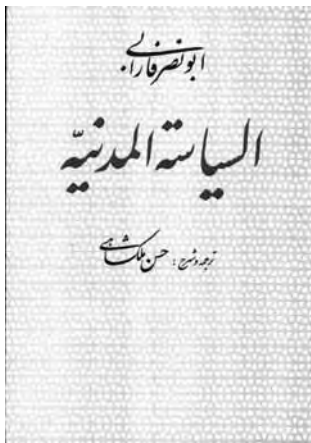
فارابی نه تنها در زمینه منطق بلکه در کیهان‌شناسی و ماورالطبیعه، فردی پیشگام است. کندی و رازی هیچیک خدمتی اساسی به نظام‌مند ساختن کیهان‌شناسی و مابعدالطبیعه نکردند. بنابر این باید فارابی را نخستین واضع نظام در تاریخ تفکر عربی اسلامی به شمار آورد. او بر اساس نظریه فیض (صدور) افلوطین، نظامی کیهان‌شناختی و مابعد الطبیعی بنا کرد که به سبب پیچیدگی و شجاعانه بودن آن، جالب توجه است. فارابی که کاملاً از روح نوافلاطونی آن فیلسوف یونانی - مصری - که در منابع عربی به نادرست با ارسطو یکی دانسته شده بود - متأثر بود، در آثار مهم خود مثل المدینة الفاضلة و السیاسة المدنیة، طرح متافیزیکی دقیقی را بنیان نهاد که در آن مفاهیم قرآنی آفرینش، حاکمیت خدا در این جهان و سر نوشت روح پس از مرگ در فضایی کاملاً بدیع شرح داده شده‌اند. بنابراین، ساختار پیشنهادی وی به گونه‌ای هنرمندانه با یک طرح سیاسی در آمیخته بود که یادآور الگوی اتوپیایی ارسطو در کتاب جمهوری است.

در این طرح متافیزیکی، خدا یا صادر اول - بر اساس نامگذاری فارابی به پیروی از پروکلیوس آنتی (د. ۴۸۵۹م) آخرین شارح بزرگ یونانی مکتب نوافلاطونی - در قله این نظام جای دارد اما بر خلاف واحد (Ta hen) افلاطون، یا امر نخست (To proton) پروکلیوس، خدای فارابی، که برتر از هستی و اندیشه است با «محرک غیر متحرک» ارسطو - که تصور می‌شد خود را (عقل، عاقل و معقول) می‌داند و موجود برتری است که همه موجودات دیگر از او صادر شده‌اند - یکی است. از این موجود اول بواسطه جریان صدور یا فیض دائمی، نظام‌های بعدی عقل، نفس وهیولا نشأت می‌گیرد. نفس همین که به حکم تقدیر، ساکن این جهان برتر یا محسوس شد، از طریق اتصال با آخرین عقل که به عقل فعال معروف است می‌تواند به جایگاه اولیه خود در آن جهان برتر بازگردد.

مفهوم صدور علی‌رغم شباهت فراوانی که به مفهوم قرآنی آفرینش (خلق، ابداع) دارد، در قرآن بر اساس قدرت و علم مطلقه خداوند توصیف شده که کاملاً با آن متفاوت است. تعجبی ندارد که این موضوع در آن هنگام به کانون داغ‌ترین مباحثات بین فلاسفه و متکلمین اسلامی مبدل شد که به بهترین وجه در حمله شدید غزالی به دو شارح مهم فلسفه افلاطونی یعنی فارابی و ابن سینا متجلی شده است. این منازعه بر این مسئله متمرکز شد که آیا نگرش به جهان به منزله فیض ازلی یا ابدی خداوند با این نظریه اسلامی که برپایه آن جهان، حادث است و از عدم بواسطه امر واجب الاجرای الهی آفریده شده سازگار است یا خیر.

در مورد نفس، این منازعه به این موضوع متمرکز شد که آیا نفس انسانی صرفاً بخشی از نفس کلی است که در قلمروهای آسمانی حرکت می‌کند و مقدر است از طریق عقل فعال، نظام زمینی یا خلقت از جانب خداوند، فساد بدن را که نفس به گونه‌ای معجزه‌آمیز در جهان دیگر با آن متحد خواهد شد احیا کند. بر طبق نظام نوافلاطونی اسلامی که فارابی نخستین بار آن را بنا نهاد مجموعه عقول و نفوس در ظهور





قلمرو زمینی که شامل موجودات ذی روح و بی روح است که مجموعاً عالم کون و فساد نامیده می‌شود، پایان می‌یابد. این نظام که بی‌شک دارای ریشه نوافلاطونی است به سبب اشتباهی عجیب در نگارش به ارسطو منسوب شده است یعنی ترجمه سه کتاب آخر نه‌گانه‌های افلوپین به نادرست به ارسطو نسبت داده و تحت عنوان الهیات ارسطو (اتولوجیای ارسطو) نامگذاری شده بود.

فارابی به موازات طرح کیهان شناختی مذکور، انسان‌هایی را تصور کرد که به سبب ماهیت عقلانی خود به منزله رابطی میان جهان محسوس و عالم مادی پایین‌تر (عالم کون و فساد) به شمار می‌روند. انسان‌ها که از مجموعه‌ای از قوا - توان خوردن، ادراک، تصور، و تعقل - برخوردارند، نمی‌توانند بدون کمک سایر هم‌نوعان، به هدف غایی خود یعنی خوشبختی یا سعادت برسند؛ این‌گونه است که جامعه سیاسی (اجتماع) به شکل جوامع بزرگ، متوسط یا کوچک که فارابی آنها را با جهان مسکون (معموره) ملت و شهر یکی می‌داند، به وجود می‌آید.

در اینجا فارابی شباهت فراوانی میان حکومت و بدن می‌یابد که اعضا یا ارگان‌های آن مجموعه‌ای از افراد را تشکیل می‌دهند که تحت رهبری یک رهبر - که در مورد حکومت، رئیس آن و در مورد بدن، قلب است - به هم کمک می‌کنند. این مفهوم در رسائل مهم سیاسی فارابی - شامل المدينة الفاضلة، السياسة المدنية و تحصیل السعادة - به طور مفصل‌تر اما با اندکی تکرار و به شیوه‌ای که پیشگامی او را به مثابه نخستین فیلسوف سیاسی اسلام نشان می‌دهد، بسط یافته است. دقیق‌تر آن است که او را بنیانگذار فلسفه سیاسی اسلامی بنامیم، که همه نویسندگان متأخر در این موضوع، مانند: ابن‌باجه و خواجه نصیرالدین طوسی، در واقع متکی به آراء او هستند.

در میان اخلاف بی‌واسطه فارابی، ابن‌سینا شاگرد و جانشین معنوی و بی‌واسطه او بود. ابن‌سینا که اساساً به همان دیدگاه نوافلاطونی درباره حقیقت، معتقد بود، توانست که بر پایه طرح صدور فارابی، دیدگاه نظام‌مندتری از سلسله مراتب کیهانی و به‌ویژه مراتب انسان‌ها از وضعیت پایین‌تر که او عقل منفعل یا مادی می‌نامد به اتصال با عقل فعال - که در آن همه آمال عقلانی انسان‌ها تحقق می‌یابد - پی‌ریزی کند. ابن‌سینا معتقد است که وقتی کسی به این مرحله می‌رسد، نفس او به نسخه دومی از عالم محسوسات که پیش از هیبوط به جسم انسان، در آنجا ساکن بوده است بدل می‌شود.

شایان ذکر است که با وجود توافق این دو در اصول بنیادین نوافلاطونی، شیوه نگارش ابن‌سینا، استدلالی و مفهومی‌تر است و یادآور شیوه رساله ارسطو است. بر عکس، روش فارابی، مهیج‌تر و یادآور شیوه افلاطون در مکالمات است.

اما به لحاظ ماهوی، خدمات ابن‌سینا به اخلاق و سیاست، که در آثار فارابی بسیار برجسته است، غیر قابل انکار است. تفکر فارابی بر خلاف ابن‌سینا تحت تأثیر دغدغه‌های سیاسی و اخلاقی بود و صرف جستجوی سعادت شد که دو مؤلفه آن علم و فضیلت است.

دیگر شاگردان یا جانشینان فارابی در شرق، از جمله یحیی ابن‌عدی، مسکویه و نصیرالدین طوسی بودند و در غرب ابن‌باجه، بزرگترین شاگرد و شارح او در زمینه فلسفه سیاسی و منطق بود چنانکه در فصل بعد خواهیم دید.

شایان ذکر است که به رغم جایگاه برجسته فارابی به منزله نخستین واضع نظام در تاریخ فلسفه اسلامی و پیشگامی او در زمینه منطق و فلسفه سیاسی، در عصر ما توجه کمی به او شده است. نخستین تحقیق به یک زبان اروپایی کتاب *Al-Farabi's Leben und Schriften* اثر ام‌اشتاین اشنايدر (M.Steinschneider) بوده که در سال ۱۸۸۹ چاپ شده و پس از آن کتاب *La Place d'al-Farabi dans l'école Phi-losophique Musulmane* اثر ابراهیم مدکور بود که در سال ۱۹۳۴ منتشر شد. یان ریچارد تتون در ۱۹۹۲



تحقیقی کوتاه با عنوان Al-Farabi and His School چاپ کرد که باید به آن مقالاتی به زبان انگلیسی یا دیگر زبان‌های غربی نوشته «آر. والتزر» (R. Walzer)، «م. مهدی» و «ف. نجار» را نیز افزود که در بخش کتاب‌شناسی فهرست شده‌اند. متأسفانه مرحوم ابراهیم مدکور در اثر استادانه خود درباره منطق ارسطویی در سنت عربی که در ۱۹۳۴ چاپ شده تنها ذکری گذرا از فارابی به میان آورده، به خاطر این حقیقت که از بسیاری از آثار منطقی و شروح او بر قسمت‌های مختلف ارغنون چنانکه او بدرستی اشاره کرده، تنها بخش‌هایی ناقص باقی مانده است. اما این تصویر در سال‌های اخیر - که تعدادی از آثار منطقی و شروح وی چاپ یا ترجمه شده، چنانکه در کتاب‌شناسی پایان این کتاب نشان داده‌ام - اساساً تغییر کرده است.

* * *

زندگی‌نامه نویسان عرب در تحسین فراوان فارابی متفقند. نام کامل او در منابع عربی محمد بن محمد بن اوزلاق ابن ترخان ذکر شده و گفته شده اهل فاراب در ماوراءالنهر و اصالتاً ترک یا ترکمن بوده است. صاعد بن صاعد الاندلسی نخستین زندگی‌نامه نویسی، به روشنی از خدمت فارابی به منطق سخن گفته است. گفته‌اند فارابی که منطق را نزد یوحنا بن حیلان آموخت به سرعت بر همه مسلمانان در این زمینه پیشی گرفت... او بخش‌های مبهم این علم را روشن ساخت و رازهای آن را آشکار کرد... وی در کتاب‌هایی که از لحاظ شرح و تبیین دقیق بودند، توجه خود را به مطالبی معطوف ساخت که کندی و دیگران در زمینه تحلیل و روش‌های تعلیم، آنها را نادیده گرفته بودند.^۱ بنابراین او به سبب نگارش رساله‌ای بی‌نظیر در شمارش علوم احصاءالعلوم و نیز رساله‌ای استادانه در فلسفه افلاطون و ارسطو، در مابعدالطبیعه و سیاست السیاسة المدینة و رساله سیرة الفاضلة و رساله المدینة الفاضلة که این تذکره‌نویس آن را بهترین رساله فارابی می‌داند، مورد ستایش قرار گرفته است. براساس نظر صاعد، این رساله‌ها در بردارنده مهم‌ترین اصول فلسفه ارسطویی از جمله شش اصل معنوی و شیوه‌ای که جواهر مادی از آنها نشأت می‌گیرند،^۲ اشاره‌ای روشن به نظریه فیض افلوطین، که در منابع عربی با ارسطو خلط شده است، چنانکه در مقدمه دیدیم. در منابع بعدی اشاراتی به رفتن فارابی به دمشق شده است که در آنجا به کار باغبانی اشتغال داشت و سپس به بغداد رفت و وقت خود را صرف مطالعه زبان عربی نمود که آن را نمی‌دانست، گرچه گفته شده که او در زبان ترکی و بسیاری زبان‌های دیگر استاد بود.^۳ او چنانکه در رساله گمشده با نام درباره ظهور فلسفه، گفته شده در بغداد به زودی با منطق‌دان معروف روزگار، ابوبشر متی، و منطق‌دان کمتر شناخته شده یوحنا بن حیلان - که نزد وی به آموختن منطق پرداخت - دیدار کرد. به جز مسافرت‌های او به مصر و اسکالون (Scalon)، به یاد ماندنی‌ترین حادثه در زندگی او ملاقات او با سیف‌الدوله حاکم حمدانی حلب بود که از حامیان بزرگ هنر و ادبیات آن روزگار به شمار می‌آمد. به نظر می‌رسد سیف‌الدوله بیشترین توجه را به این فیلسوف - که فردی مقتصد و زاهد مسلک و با دیگران متمایز بود - داشته است. گفته شده فارابی جدای از نگارش کتاب موسیقی کبیر، که با رسائلی درباره نعمات فی الایقاء و رساله النقلة الی الایقاء همراه است و یک رساله کوچک دیگر در موسیقی، نوازنده ماهری هم بوده است. گفته‌اند یک بار در حضور سیف‌الدوله، چنان با مهارت ساز نواخت که حضار به گریه افتادند، اما هنگامی که نغمه را تغییر داد، آنها خندیدند و سر انجام به خواب رفتند، او از جای برخاست و بی‌اعتنا از آنجا رفت.^۴ فارابی پس از سفر به مصر در ۹۴۹، به دمشق بازگشت و در ۹۵۰ در آنجا در گذشت.

رساله گمشده ظهور فلسفه حاوی اطلاعات دیگری از زندگی او است. او پس از بررسی مراحل گذار فلسفه یونانی از دوره کلاسیک به دوره اسکندرانی، شرح می‌دهد که چگونه تعلیم منطق از اسکندریه به بغداد که در آنجا ابراهیم المروزی و ابو بشر متی و یوحنا بن حیلان برجسته‌ترین معلمان بودند، وارد شد. گفته شده که آموزش منطق از آن به بعد - تا پایان یافتن فضای اصالت وجودی - به سبب تهدیدی که متوجه ایمان مسیحی می‌ساخت، محدود شد. از آن گزارش به نظر می‌رسد فارابی، نخستین کسی بوده که آن سنت منطقی را شکسته و از نخستین بخش‌های ارغنون گام فراتر نهاده و به مطالعه کتاب البرهان پرداخته است.^۵ مطالعه منطق ارسطویی در واقع در حلقات نسطوری و یعقوبی در سوریه و عراق محدود به چهار رساله نخست آن منطق یعنی ایساغوجی اثر پرفوریوس، مقولات، عبارت و قیاس که در منابع عربی به نام کتاب القیاس شناخته شده است.^۶

شهادت زندگی‌نامه نویسان ما را به نقش برجسته فارابی به منزله نخستین منطق‌دان بزرگ که به سرعت از همه اخلاف مسلمان و مسیحیان معاصر خود - مانند افراد مذکور فوق، یحیی بن حیلان و ابوبشر متی معلم خود او در منطق - پیشی گرفت، واقف می‌سازد.

آثار فراوان منطقی فارابی این شهادت را تأیید می‌کند؛ آثاری که برای توجیه اهمیتی که پیشینیان برای او

فارابی

از این منظر

نخستین منطق‌دانی بود

که سنت سریانی را

شکست. شروح و

تفاسیر منطقی او تمام

حوزه منطق ارسطویی را

پوشش می‌داد و

چنانکه خواهیم دید،

به پیروی از

سنت سریانی،

علم بدیع و شعر نیز

بدان افزوده

شد.

ابونصر فارابی

قائل بودند، به اندازه کافی باقی مانده است. این آثار عبارتند از: چند شرح بزرگ بر قیاس و برهان، ایساغوجی، مقولات، خطابه و شرح کتاب العبارة، که تنها شروع باقیمانده است.^۶ بر این فهرست باید تعلیقه بر قیاس، برهان، جدل، ایساغوجی، سفسطه و نیز رساله‌ای با نام شریعة الیقین را نیز افزود. اما اصیل‌ترین نوشته‌های منطقی او شامل مجموعه‌ای از رسائل تحلیلی است که به منزله مقدمه‌ای بر مطالعه منطق به شمار می‌رود و به استثنای ایساغوجی پرفوریوس یا مقدمه‌ای بر مقولات، در تاریخ باستان و قرون میانه همتایی نداشته است. این رسائل عبارتند از رساله فی التوطئة، الفصول الخمسة، الالفاظ المستعملة فی المنطق و کتاب الحروف که همه آنها باقی مانده و در فصل ۴ مورد بحث قرار می‌گیرد.

نوشته‌های فیزیکی یا مربوط به هواشناسی شامل شروخی بر فیزیک (السماء الطبیعی) که در عربی به این نام شناخته شده، رساله فی الموجودات المتغیرة، السماء و العالم، الآثار العلویة، نیز رساله فی ماهیة النفس است. باید به این آثار کتاب‌هایی که در باب شیمی و ستاره‌شناسی نوشته شده را نیز افزود که مهم‌ترین آنها رساله فی ما یصح و ما لا یصح من علم احکام النجوم است که باقیمانده است. همچنین گزارش شده که وی شرحی بر المجسطی که در عربی المجسط افلاطون خوانده می‌شود، نوشته است.

آثار متافیزیکی و روش شناختی فارابی شامل رساله فی العلم الالهی و رساله فی الاتفاق آراء افلاطون و ارسطو که با نام جمع بین رأی الحکیمین هم شناخته شده، رساله فی اسم الفلاسفة، و رساله دیگری با نام فی الفلسفة و سبب ظهوره و سرانجام رساله احصاء العلوم است.

در زمینه اخلاق و سیاست که فارابی در آن متبحر بود، چندین رساله در منابع متقدم ذکر شده است. این فهرست با کتاب آراء اهل مدینة الفاضلة و السیاسة المدنیة شروع می‌شود و شامل کتاب النوامیس، فصول برگزیده در باب سیاست به نام الفصول المرتضیة... من اقوال القدماء رساله‌ای در باب نیل به سعادت تحصیل السعادة، و رساله کوچکتیری با نام التنبیه علی سبیل السعادة نیز می‌شود. بر این آثار موجود باید شرحی که بر بخش‌های آغازین کتاب اخلاق ارسطو با نام شرح صدر کتاب الاخلاق لارسطو را - که گم شده است - نیز افزود.

سرانجام، چنانکه قبلاً ذکر شد، فارابی در موسیقی - چه به لحاظ نظری و چه عملی - استاد بود. شناخته شده‌ترین اثر او به نام کتاب الموسیقی الکبیر باقی مانده است. اما گزارش شده که او رسائل کوتاهی در باب نغمه فی الایقاء و رساله‌ای با نام النقلة الی الایقاء و بحث کوتاهی با عنوان کلام فی الایقاء مختصر^۸ دارد که در دست نیست و تنها ذکر آن از آن باقی است.

پی‌نوشت

۱. طبقات الامم، ص ۵۳؛ نگر: القفطی، تاریخ الحکماء، ص ۲۷۷.

۲. همان ص ۴۵؛ نگر: القفطی تاریخ الحکماء ص ۲۷۸.

۳. ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء ص ۶۰۶؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۴، ص ۲۳۹.

۴. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۴، ص ۲۴۲.

۵. همان، ص ۶۰۴؛ نگر: ضمیمه در پایان این کتاب.

6. Cf.N.Rescher, Al-Farabi on Logical Tradition, pp.127ff.

۷. نگر: کتاب‌شناسی.

۸. نگر: همان.